

رهیافتی تاریخی به مفهوم کلمه «ولی»

سید حسن قاضوی*

چکیده

زعامت و رهبری امت اسلامی بعد از رحلت رسول خدا ﷺ از جنجالی ترین مسایل جامعه اسلامی از گذشته تاکنون بوده است. اینکه رسول خاتم ﷺ برای استمرار دعوت اسلام در آینده چه سازوکاری را اندیشیده و به انجام رسانده است، با نگرش‌هایی چند قابل بررسی است. در نگرش نقلی، آیاتی از قرآن و انبوهی از روایات به لحاظ تفسیری و تاریخی قابل توجه است. پژوهش پیشرو بامحور قرار دادن این حدیث رسول اکرم ﷺ: «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي، وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَكِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي» و با تمرکز بر اصطلاح «ولی» می‌کوشد با عنایت به سخنان، استنادات و ارجاعات خلفای مسلمان و به‌ویژه سه خلیفه نخست به آن، از نقطه نظر تاریخی و به روش تحلیلی، از این اصطلاح قرآنی معناسازی دقیقی در راستای مسئله جانشینی رسول اعظم ﷺ ارائه نماید. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد، کاربرد این اصطلاح در سخنان و استنادات سه خلیفه نخست صراحت در مفهوم اولویت در تصرف، زعامت، جانشینی و سرپرستی جامعه دارد چنان که فهم مردم آن زمان نیز در مواجهه با سخنان خلفا به‌روشنی بر همین امر تاکید و گواهی می‌دهد.

واژگان کلیدی

پیامبر گرامی اسلام ﷺ، علی ﷺ، ولی و مولی، زعامت، جانشینی، اولویت در تصرف، مفهوم ولی.

طرح مسئله

مسئله جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از مسائلی است که در طول تاریخ اسلام، آثار مختلفی با تکیه بر مشرب‌های فکری گوناگون درباره آن نوشته شده است. هر گروهی با تکیه بر اعتقادات کلامی خود دلایل مختلفی را برای اثبات اندیشه خود ارائه کرده‌اند.

در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان بیان کرد که درباره خلافت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دو نظریه مختلف در میان مسلمانان وجود دارد:

۱. جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله و امامت از منظر شیعه استمرار نبوت در جامعه اسلامی و یک منصب الهی است که از جانب خداوند به شایسته‌ترین و داناترین فرد امت اسلامی داده می‌شود. به عبارت دیگر تفاوت میان پیامبر و امام این است که پیامبر پایه‌گذار شریعت از طریق نزول وحی و دارنده کتاب است، ولی امام اگرچه این منصب‌ها را ندارد ولی ضمن اینکه عهده‌دار حکومت و زمامداری است، بیان‌کننده و بازگو کننده دین است که پیامبر، بیان آن را به عهده جانشینان خود نهاده است. به همین دلیل است که امام باید دارای ویژگی‌هایی همچون عصمت، علم لدنی، افضلیت، ایمان، شجاعت و ... باشد.^۱

۲. در نظریه سیاسی اهل سنت، خلافت یک منصب عرفی و عادی است و تصمیم درباره امر حکومت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله به امت تفویض شده است و هدف از این مقام جز حفظ کیان ظاهری و شئون مادی مسلمانان چیزی نیست. از منظر آنان امر حکومت نه مسئله‌ای اعتقادی، بلکه امری عملی است که در دایره فقه می‌گنجد و قیام برای آن واجب کفایی است.^۲ خلیفه وقت از طریق «انتخاب اهل حل و عقد»، «انتخاب از سوی خلیفه پیشین»^۳ و مراجعه به افکار عمومی برای اداره امور سیاسی، قضایی و اقتصادی انتخاب می‌شود و شئون دیگر از جمله بیان آن قسمت از احکامی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مجمل مطرح شده و نیاز به توضیح دارد، بر عهده علما و دانشمندان اسلام است.^۴

لذا بر اساس اختلاف نگرش در حقیقت جانشینی، دو جناح در میان مسلمانان پدید آمد که تا به امروز این اختلاف باقی است، اما مسئله تعیین جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله با نصب از طرف خداوند یا با انتخاب

۱. طوسی، *تلخیص الشافی*، ج ۱، ص ۷۲؛ فاضل مقداد، *اللوامع الالهیه*، ص ۱۷۰؛ الحلی، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، ص ۳۶۴؛ جمعی از نویسندگان، *امامت پژوهی* (بررسی دیدگاه‌های امامیه، معتزله و اشاعره)، ص ۱۷۱ - ۱۵۴.

۲. التفتازانی، *شرح المقاصد*، ج ۵، ص ۲۳۳ - ۲۳۲.

۳. الماوردی، *الأحكام السلطانية و الولايات الدینیة*، ص ۲۲ - ۲۱.

۴. ابن خلدون، *تاریخ ابن خلدون*، ج ۱، ص ۲۶۶ - ۲۶۵.

مردم، یک موضوع اعتقادی است که در کتاب‌های کلامی، دلایل طرفین بیان گردیده است.^۱ بدون تردید اگر کسی اوضاع اجتماعی، فرهنگی و مخصوصاً سیاسی زمان پیامبر ﷺ را در نظر بگیرد حتماً به این نتیجه می‌رسد که ضروری است خود پیامبر ﷺ در زمان حیات خویش، مشکل جانشینی را حل کند و آن را به انتخاب امت واگذار نکند. همچنین سیاست خارجی و داخلی اسلام در عصر رسالت ایجاب می‌کند که جانشین پیامبر ﷺ به وسیله خدا و از طریق خود پیامبر ﷺ تعیین شود، زیرا جامعه اسلامی پیوسته از ناحیه مثلث «روم، ایران و منافقان داخلی» در زمان رسول خدا ﷺ به جنگ، فساد و ایجاد اختلاف تهدید می‌شد و حتماً مصالح امت ایجاب می‌کرد که پیامبر ﷺ با تعیین رهبری سیاسی، همه امت را در دشمن خارجی در برابر صف واحدی قرار دهد و زمینه نفوذ دشمن و تسلط او را که اختلافات داخلی نیز به آن کمک می‌کرد، از بین ببرد.

به نظر می‌رسد که نبی مکرم اسلام ﷺ، نه تنها در آغاز رسالت، بلکه به مناسبت‌های مختلف، در سفر و حضر (از قبیل جریانات: یوم الدار،^۲ بریده بن حصیب،^۳ حدیث منزلت در جنگ تبوک،^۴ حدیث ثقلین،^۵ حدیث و جریان غدیر خم)^۶ به ولایت و جانشینی حضرت علی رضی الله عنه تصریح کرده و ایشان را به عنوان ولی و مولای مردم بعد از خودشان، به جامعه معرفی نموده‌اند.

اما آنچه مورد اختلاف است برداشت از مفهوم کلمه «ولی» است. از نظر دانشمندان اهل سنت همانند ابن حجر هیثمی در کتاب *الصواعق المحرقة*،^۷ قاضی عضدالدین ایجی در کتاب *شرح المواقف*،^۸ قرطبی در کتاب *الجامع لأحكام القرآن*^۹ و آلوسی در کتاب *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*^{۱۰} کلمه ولی در بیان پیامبر اکرم ﷺ به معنای محبت، اولویت در محبت یا تعظیم، ناصر و دوستدار مردم بودن است، اما علمای شیعه مفهوم زعامت و سرپرستی را از

۱. ر. ک: الماوردی، *الأحكام السلطانية و الولايات الدينية*، ص ۲۲ - ۱۹؛ التفتازانی، *شرح المقاصد*، ج ۵، ص ۲۳۴ - ۲۳۲؛ طوسی، *تلخیص الشافی*، ج ۱، ص ۷۲؛ فاضل مقداد، *اللوامع الالهية*، ص ۱۷۰؛ الحلی، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، ص ۳۶۴؛ جمعی از نویسندگان، *امامت پژوهی* (بررسی دیدگاه‌های امامیه، معتزله و اشاعره)، ص ۱۷۱ - ۱۵۴.

۲. طبری، *تاریخ طبری*، ج ۲، ص ۳۲۱ - ۳۱۸؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، ج ۳، ص ۴۰ - ۳۸.

۳. الاربلی، *کشف القمه فی معرفة الائمة*، ج ۱، ص ۲۸۵.

۴. ابن حنبل، *مسند احمد*، ج ۳، ص ۱۵۵؛ ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۳، ص ۱۷.

۵. ابن بابویه، *کمال الدین و تمام النعمة*، ج ۱، ص ۲۳۵؛ ابن حنبل، *مسند احمد*، ج ۱۷، ص ۲۱۱.

۶. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۷، ص ۲۱۰ - ۲۰۱؛ امینی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۲۴۶ - ۲۳۹.

۷. ابن حجر هیثمی، *الصواعق المحرقة*، ص ۶۵.

۸. قاضی عضدالدین ایجی، *شرح المواقف*، ج ۸، ص ۳۶۱.

۹. قرطبی، *الجامع لأحكام القرآن*، ج ۱، ص ۲۶۷ - ۲۶۶.

۱۰. آلوسی، *روح المعانی*، ج ۳، ص ۳۶۶ - ۳۶۰.

این بیان فهمیده‌اند.^۱

این پژوهش صرف نظر از دلیل‌های دو طرف، در پی آن است که بر اساس داده‌های تاریخی و با توجه به سخنان، استنادات و ارجاعات خلفای مسلمان، به‌ویژه سه خلیفه نخست، به روش توصیفی - تحلیلی، از اصطلاح قرآنی «ولی» معناشناسی دقیقی در راستای مسئله جانشینی رسول خدا ﷺ ارایه نماید. بررسی‌های این پژوهش نشان می‌دهد که کاربرد این اصطلاح در سخنان و ده‌ها مورد از استنادات خلفای قرن اول هجری، صراحت در مفهوم اولویت در تصرف، زعامت، جانشینی و سرپرستی جامعه دارد، چنان که فهم مردم آن زمان نیز در مواجهه با سخنان خلفا به روشنی بر همین امر دلالت دارد.

پیشینه

در یک نگاه کلی، در پژوهش‌های قدیم و معاصر که اختصاص به موضوع مورد بحث دارد، علمای شیعه بانگاه کلامی در صدد اثبات مقصود حضرت رسول مکرّم اسلام ﷺ در خصوص کلمه مولی و ولی با توجه به قرائن حالیه، مقالیه و شرایط موجود در زمان و مکان، برآمده‌اند و اثبات کرده‌اند حضرت در صدد تعیین جانشین خودشان بوده‌اند.

شیخ مفید، فخر المحققین، فاضل مقداد سیوری، ابن ابی‌الجمهور احسائی، عبدالرزاق لاهیجی، محمد مهدی نراقی، و میرزا رفیعا نائینی از متکلمان شیعه بر این مفهوم در تعریف امامت تصریح داشته‌اند و معاصران نیز از آنها تبعیت کرده‌اند.^۲

علامه میرحامد حسین تمام جلد هشتم و بخشی از جلد نهم کتاب *عبقات الانوار* را به همین نکته اختصاص داده است و سخنان کسانی که «مولی» را به معانی «ولی» صحیح دانسته‌اند با شرح حال آنان و موضع سخن آنها بیان کرده است.^۳

علامه امینی در کتاب *الغدیر* برای اثبات این موضوع پانزده قرینه حالیه و مقالیه ارائه کرده است.^۴ اما هیچ‌یک به موضوع مورد نظر این پژوهش به صورت خاص نپرداخته و به هیچ‌رو، درگیر آن چه مقصود این پژوهش است نشده‌اند. همچنین مقاله یا پژوهشی خاص که به صورت ویژه به مفهوم

۱. میرحامد حسین هندی، *عبقات الانوار*، تمام جلد ۸ و هشتاد صفحه از جلد ۹؛ امینی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۲۴۶ - ۲۳۹.

۲. جمعی از نویسندگان، *امامت پژوهی* (بررسی دیدگاه‌های امامیه، معتزله و اشاعره)، ص ۴۹ - ۴۸.

۳. میرحامد حسین، *عبقات الانوار*، تمام جلد ۸ و هشتاد صفحه از جلد ۹ و برخی از موارد متفرقه دیگر.

۴. امینی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۲۴۶ - ۲۳۹.

کلمه «ولی» با توجه به فرهنگ واژگان و فهم مردم همان زمان پیردازد، وجود ندارد. از این رو، باید تلاش شود تا با توجه به داده‌های تاریخی، چگونگی برداشت مردم عصر رسول مکرّم اسلام ﷺ درباره مفهوم کلمه ولی در فرمایشات آن حضرت مورد توجه قرار گیرد.

۱. معنی ولی در فرهنگ‌های لغت

معنای ولی در فرهنگ‌های لغت بدین صورت آمده است:

«ولی»: ج اولیاء [ولی]: هر کس که ولی امر دیگری باشد، دوستدار، دوست، یار، هم پیمان، همسایه، پیرو، داماد؛ «وکی العهد»: ولیعهد؛ «وکی الیتیم»: سرپرست و قیم یتیم؛ «وکی النعمة»: ولی نعمت، بخشنده ولی؛ «وکیاً [ولی] فلاناً»: به او نزدیک شد، به دنبال او شد؛ «وکیاً و وکیاً الشیء او علیه»: بر آن چیز دست یافت - الرجل او علیه: او را یاری کرد - البلد: فرمانروای شهر شد - وکیاً الرجل: او را دوست داشت؛ «وکی»: [ولی]: مص، باران پیاپی، نزدیکی؛ «داره وکی داری»: خانه او نزدیک خانه من است.^۱

۲. کلمه ولی در فرهنگ صدر اسلام

تردیدی نیست که تمام لغت‌ها در حال تغییر و تحول هستند و معانی و کلمات در گذر زمان تغییر خواهند کرد؛ بنابراین، اگر کسی در صدد تبیین معنای دقیق کلام خدا و رسول او ﷺ باشد، باید به فرهنگ واژگان و فهم مردم همان زمان مراجعه نماید.

هر کس به کلمات، سخنان، گفتگوها و نوشته‌های خلفای قرن اول هجری قمری خصوصاً سه خلیفه نخست مسلمانان و افراد نزدیک به آنها، (چه در هنگامی که خود را به عنوان حاکم بر مردم معرفی کرده و یا تعیین جانشین می‌نمایند و یا در صدد معرفی حاکم شهر یا منطقه‌ای هستند) مراجعه نماید به کلام و لفظی که مکرر با آن روبه‌رو می‌شود لفظ «ولی» است که از آن مفهوم «سرپرستی، اولویت به تصرف، امامت، حکومت و خلافت» را قصد نموده‌اند، که در ادامه به چند نمونه اشاره می‌شود.

۳. کلمه ولی در کتاب‌های تاریخ اسلام و صحاح سته

یک. سخنان خلیفه اول

۱. ابن حنبل سخنان خلیفه اول را در خصوص موضوع مورد بحث در دو روایت جداگانه و محمد بن

۱. ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۵، ص ۴۰۹ - ۴۰۶.

عیسی ترمذی نیز یک روایت از قول عمر بن خطاب نقل می‌کنند که خلیفه اول در معرفی خودش به عنوان جانشین حضرت رسول مکرم اسلام ﷺ از کلمه ولی استفاده می‌کند و در این موارد نمی‌توان کلمه ولی را دوستدار، محبوب و یا ناصر معنا کرد؛ زیرا در این روایات مباحث حاکمیتی مطرح است و معنایی غیر از بیان مسئله زعامت در کلمه ولی، مفهوم را نمی‌رساند.

قال عمر بن خطاب فَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَكِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدَهُ، أَعْمَلُ فِيهَا يَمَا كَانَ يَعْمَلُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهَا.^۱

۲. قال عمر بن خطاب تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَكِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَبَضَهَا أَبُو بَكْرٍ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَعَمِلَ فِيهَا يَمَا عَمِلَ بِهِ فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ وَأَقْبَلَ عَلَيَّ، وَعَبَّاسُ تَزْعُمَانُ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ فِيهَا كَذَّاءٌ.^۲

۳. قال عمر: فَلَمَّا تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَكِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۳

دو. سخنان خلیفه دوم

۱. محمد بن اسماعیل بخاری در صحیح خود ضمن دو روایت، از قول خلیفه دوم بعد از خبر ارتحال حضرت رسول مکرم اسلام ﷺ می‌گوید خلیفه اول خودش را به عنوان جانشین نبی اکرم ﷺ معرفی کرد. و بعد از بیان جملاتی در خصوص عملکرد او و مناظره با علی رضی الله عنه و عباس، بیان می‌کند که بعد از وفات خلیفه اول من جانشین حضرت رسول ﷺ و ابی بکر شدم و برای رساندن منظور جانشینی از کلمه ولی استفاده می‌نماید.

قال عمر بن خطاب تُوْفِّي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: فَأَنَا وَكِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَبَضَهُ أَبُو بَكْرٍ، فَعَمِلَ فِيهِ يَمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ... ثُمَّ تُوْفِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

۱. هنگامی که رسول خدا ﷺ از دنیا رفت، ابوبکر گفت: من ولی (جانشین) رسول خدا ﷺ پس از او هستم. در مورد این مال همانند رسول خدا ﷺ عمل می‌نمایم. (ابن‌حنبل، *مسند*، ج ۱، ص ۴۸۳ و ج ۳، ص ۳۰۱)
۲. عمر بن خطاب می‌گوید: آنگاه که خداوند پیامبرش را قبض روح نمود. ابوبکر گفت: من ولی (جانشین) رسول خدا ﷺ هستم؛ پس اموال را در اختیار گرفت و همان‌گونه رفتار کرد که پیامبر خدا ﷺ عمل می‌کرد شما دو نفر (امام علی رضی الله عنه و عباس) آمدید و نظر شما دو نفر درباره عملکرد ابوبکر چنین و چنان است. (ابن‌حنبل، *مسند*، ج ۳، ص ۳۰۲)
۳. عمر بن خطاب گفت: زمانی که رسول خدا ﷺ وفات کرد، ابوبکر گفت من ولی (جانشین) پیامبر ﷺ هستم. (ترمذی، *سنن الترمذی*، ج ۳، ص ۵۵۹)

أَبَا بَكْرٍ فَقُلْتُ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِي بَكْرٍ، فَقَبَضْتُهُ سَنَتَيْنِ مِنْ إِمَارَتِي أَعْمَلُ فِيهِ بِمَا عَمِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَبُو بَكْرٍ ...^۱

۲. مسلم بن حجاج در کتاب صحیح خود و ابی‌داود، ترمذی و نسائی در کتاب سننشان به نقل از مالک بن اوس بن الحدّان، روایتی را از زبان عمر بن خطاب با مضامین نزدیک به هم چنین نقل می‌کنند:

قال عمر بن خطاب فَلَمَّا تُوِّفِيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. فَجِئْتُمَا، تَطْلُبُ مِيرَاتِكَ مِنْ ابْنِ أَخِيكَ، وَ يَطْلُبُ هَذَا مِيرَاتِ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ «مَا نُورَثُ. مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً» فَأَرَيْتُمَا كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا، ... ثُمَّ تُوِّفِيَ أَبُو بَكْرٍ. وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبِي بَكْرٍ. فَأَرَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا.^۲

۳. بخاری از مالک بن اوس بن الحدّان جریانی را از قول مُحَمَّدُ بْنُ جُبَيْرِ بْنِ مُطْعِمٍ نقل می‌کند که خلیفه دوم بعد از خبر ارتحال حضرت رسول مکرم اسلام ﷺ می‌گوید خلیفه اول خودش را به عنوان جانشین نبی اکرم ﷺ معرفی کرد. و بعد از بیان جملاتی در خصوص عملکرد او، بیان می‌کند که بعد از وفات خلیفه اول، من جانشین جانشین حضرت رسول ﷺ شدم و برای رساندن منظور جانشینی از کلمه ولی استفاده می‌نماید.

قال عمر بن خطاب فَتَوَفَّيَ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَبَضَهَا فَعَمِلَ بِمَا عَمِلَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ تَوَفَّيَ اللَّهُ أَبَا بَكْرٍ،

۱. عمر بن خطاب گفت: آن گاه که خداوند پیامبرش را قبض روح نمود. ابوبکر گفت: من ولی (جانشین) رسول خدا ﷺ هستم؛ پس اموال را در اختیار گرفت و همان گونه رفتار کرد که پیامبر خدا ﷺ در آنان عمل می‌کرد ... سپس ابوبکر وفات کرد و من ولی (جانشین) پیامبر ﷺ و ابوبکر شدم. من پس از ابوبکر در دو سال از خلافتم همان گونه رفتار کردم که پیامبر خدا ﷺ عمل می‌کرد ... (بخاری، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۷۵؛ همان، ج ۹، ص ۱۰؛ همان، ج ۱۱، ص ۱۰۰)

۲. (امام علی ﷺ و عباس عموی پیامبر ﷺ با جمعی از صحابه نزد عمر بودند). عمر گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ وفات کرد، ابوبکر گفت من ولی (جانشین) پیامبر ﷺ هستم. شما دو نفر (امام علی ﷺ و عباس) آمدید و توای عباس میراث برادرزاده‌ات را طلب کردی و علی ﷺ میراث همسرش را خواست. ابوبکر گفت: پیامبر فرموده‌اند: ما چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه می‌ماند صدقه است. و نظر شما دو نفر (امام علی ﷺ و عباس) درباره ابوبکر این بود که او دروغگو، گناهکار، حيله‌گر و نیرنگ‌باز و خیانت کار است ... سپس ابوبکر وفات کرد و من ولی (جانشین) پیامبر ﷺ و ابوبکر شدم و نظر شما درباره من نیز این بود که دروغگو، گناهکار، حيله‌گر و نیرنگ‌باز و خیانت کارم. (نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۳۷۹ - ۱۳۷۸؛ ابی‌داود، سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۱۲۹۴؛ ترمذی، سنن الترمذی، ج ۳، ص ۵۵۹؛ نسائی، سنن النسائی، ج ۴، ص ۶۵)

قُلْتُ: أَنَا وَكَلِيٌّ وَكَلِيٌّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.^۱

۴. ابی داود و نسائی در کتاب سننشان به نقل از مالک بن اوس بن الحدّان، روایتی را از زبان عمر

بن خطاب با مضامین نزدیک به هم چنین نقل می‌کنند:

قال عمر بن خطاب فلما تُوفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَنَا وَكَلِيٌّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَلَمَّا تُوفِّيَ أَبُو بَكْرٍ قُلْتُ: أَنَا وَكَلِيٌّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَلِيٌّ أَبِي بَكْرٍ.^۲

سه. مؤیدات

جریان تاریخی جانشینی عمر بن الخطاب و چند روایات بعد که لفظ «ولی» در آنها به صورت فعل آمده و مفهوم اولویت در تصرف، زعامت، جانشینی و سرپرستی جامعه از آن اراده شده، قرینه و تأییدی است برای روایاتی که کلمه «ولی» در آن بدون قرینه آمده است؛ چنان که فهم مردم آن زمان نیز در مواجهه با سخنان خلفا در تمام کاربردهای لفظ «ولی» به روشنی بر همین امر تاکید و گواهی می‌دهد؛ و به نظر پذیرفته نیست که کلمه «ولی» در تمام اشتقاقش در سخنان خلفای قرن اول هجری قمری، مفهوم زعامت و جانشینی را برساند و تنها در سخن پیامبر گرامی اسلام ﷺ مفهوم دیگری از آن اراده شود، گرچه در برخی موارد مانند بخش‌هایی از خطبه غدیر که در ادامه خواهد آمد قرائن حالیه و مقالیه متعددی برای این مفهوم وجود دارد.

۱. مقدسی در کتاب *البدء و التاريخ* درباره مشورت کردن ابوبکر «خلیفه اول» با مردم در

خصوص جانشین پس از خودش این گونه می‌نویسد:

و لما مرض أبو بكر شاور الناس في الأمر و كانوا لا يشكون أن عمر هو الذي يلي الخلافة

بعده إلا أن منهم من كان يكره ذلك لشدته و عنفه فدعاه أبو بكر و عهد إليه و استخلفه علي

الناس فلما خرج من عنده قال اللهم إني وليته بغير أمر من نبيك و لم أرد بذلك إلا صلاحهم

فقال له بعض القوم فما ذا تقول لله عزّ و جلّ إذا لقيته و قد وليت أمر المسلمين فظاً غليظاً.^۳

۱. بخاری، *صحیح البخاری*، ج ۱۰، ص ۲۵۳.

۲. عمر بن خطاب گفت: هنگامی که رسول خدا ﷺ وفات کرد، ابوبکر گفت من ولی (جانشین) پیامبر ﷺ هستم. سپس ابوبکر وفات کرد و من ولی (جانشین) پیامبر ﷺ و ابوبکر شدم. (ابوداود، سنن ابی‌داود، ج ۳، ص ۱۲۹۴ و

نسائی، *سنن النسائی*، ج ۴، ص ۶۵)

۳. در زمان بیماری، ابوبکر «خلیفه اول» با مردم در خصوص حکومت مشورت کرد در حالی که آنان شک نداشتند که عمر بعد از او به خلافت می‌رسد، الا اینکه از خلیفه شدن او به خاطر خشونت و تندخو بودنش اکراه داشتند زمانی که مردم از نزد او رفتند گفت: بار خدایا، من بدون دستور پیامبر حاکم شما شدم و اراده من صلاح شما بود، بعضی به او گفتند در زمان ملاقات خداوند جواب او را چه می‌دهی زمانی که از تو بپرسد چرا امر مسلمین را به دست کسی

در این عبارت نیز هم ابوبکر و هم کسانی که از او سؤال می‌کنند، برای خلافت از کلمه «ولی» استفاده کرده‌اند و قرینه‌ی الخلافه نیز مؤید معنا و مفهوم زعامت و جانشینی در حاکمیت برای کلمه ولی است و مفاهیم دیگر مانند دوست، دوستدار، ناصر، خانواده و ... با مضامین مطروحه در این جریان تاریخی سازگاری ندارد.

۲. عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، قَالَ: بَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ عُمَرَ إِذْ دَخَلَ عَلَيَّ وَالْعَبَّاسُ، ... وَ هَذَا مَا كَانَ فِي يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَدْ رَأَيْنَا كَيْفَ كَانَ يَصْنَعُ فِيهِ، فَوَكَّيَهُ أَبُو بَكْرٍ مِنْ بَعْدِهِ، فَعَمِلَ فِيهِ يَعْمَلُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ثُمَّ وَكَّيْتُهُ مِنْ بَعْدِ أَبِي بَكْرٍ.^۱

۳. عَنْ أَيُّوبَ عَنْ عِكْرَمَةَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَوْسِ بْنِ الْحَدَثَانَ قَالَ: جَاءَ الْعَبَّاسُ وَعَلِيٌّ إِلَيَّ عُمَرَ يَخْتَصِمَانِ قَالَ: فَقَالَ الزُّهْرِيُّ: وَكَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَخَذَ مِنْهَا قُوتَ أَهْلِهِ وَ سَائِرَهُ سَبِيلَهُ سَبِيلُ الْمَالِ ثُمَّ وَكَّيَهَا أَبُو بَكْرٍ بَعْدَهُ ثُمَّ وَكَّيْتَهَا بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ فَصَنَعْتُ فِيهَا الَّذِي كَانَ يَصْنَعُ ثُمَّ أَتَيْتَنِي فَسَأَلْتَنِي أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَيْهِمَا عَلَيَّ أَنْ يَلْبَاهَا بِالَّذِي وَكَّيَهَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي وَكَّيَهَا بِهِ أَبُو بَكْرٍ وَ وَكَّيْتَهَا بِهِ فَدَفَعْتُهَا إِلَيْهِمَا وَأَخَذْتُ عَلَيَّ ذَلِكَ عُهُودَهُمَا، ثُمَّ أَتَيْتَنِي يَقُولُ هَذَا: اقسِمَ لِي مِنْ ابْنِ أَخِي وَيَقُولُ هَذَا: اقسِمَ لِي بِنَصِيْبِي مِنْ أَمْرَاتِي فَإِنْ شَاءَ أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَيْهِمَا بِالَّذِي وَكَّيَهَا بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالَّذِي وَكَّيَهَا بِهِ أَبُو بَكْرٍ وَالَّذِي وَكَّيْتَهَا بِهِ دَفَعْتُهَا إِلَيْهِمَا وَإِنْ أَتَيْتَنِي كَيْفَا ذَلِكَ.^۲

در این عبارت نیز عمر بن خطاب (خلیفه دوم)، برای معرفی حضرت رسول مکرم اسلام ﷺ و ابوبکر و خودش به‌عنوان حاکم و سرپرست مسلمانان از کلمه «ولی» استفاده کرده است.

۴. قال عمر بن خطاب لو أدركت أبا عبيدة بن الجراح باقيا استخلفته و وليته، ... و لو أدركت معاذ بن جبل استخلفته، ... و لو أدركت خالد بن الوليد لوليته^۳ لو كان سالم مولي حذيفة حيا لوليته.^۴

در این عبارت عمر بن خطاب (خلیفه دوم)، از چهار نفر به نام‌های ابا عبیده بن جراح، معاذ بن جبل، خالد بن ولید و سالم غلام حذیفه یاد کرده و می‌گوید اگر زنده بودند آنان را به‌عنوان حاکم و

سپردی که خشن و تندخو است. (مقدسی، *البدء و التاریخ*، ج ۵، ص ۱۶۷)

۱. عبدالله بن زبیر می‌گوید ما نزد عمر نشسته بودیم زمانی که علی رضی الله عنه و عباس وارد شدند و پس از بیان جملاتی عمر گفت ابی‌بکر جانشین حضرت رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله شد و مانند او عمل کرد و پس از او من جانشین ایشان صلی الله علیه و آله شدم. و برای بیان این منظور از کلمه ولی استفاده می‌کند. (ابن حنبل، *مسند*، ج ۱، ص ۲۴۰)

۲. نسائی، *سنن النسائی*، ج ۳، ص ۴۹.

۳. ابن قتیبه، *الإمامة و السیاسة*، ج ۱، ص ۴۲.

۴. ابن خلدون، *مقدمة ابن خلدون*، ج ۱، ص ۱۹۴.

جانشین پس از خود، انتخاب می‌کردم و برای رساندن این منظور از کلمه «ولی» استفاده می‌نماید. در این روایات نیز خلیفه دوم می‌گوید زمانی که حضرت رسول مکرم اسلام ﷺ ارتحال یافت، خلیفه اول خودش را به عنوان جانشین نبی اکرم ﷺ معرفی کرد. و بعد از وفات خلیفه اول، من جانشین حضرت رسول گرامی اسلام ﷺ و ابی‌بکر شدم و برای رساندن منظور جانشینی در همه این جریانات از کلمه ولی استفاده می‌نماید. در تمام این روایات نمی‌توان مفهوم دوست، دوستدار و یا ناصر را برای لفظ ولی در نظر گرفت؛ زیرا مباحث مطروحه در این روایات (با توجه به قرائن حالیه و مقالیه موجود در کلام و شرایط حاکم بر زمان و مکان)، به‌گونه‌ای است که تنها معنای جانشینی و زعامت برای کلمه ولی، به ذهن شنونده متبادر می‌شود و این مفهوم می‌تواند مقصود و منظور متکلم را بیان کند.

۵. جریان انتخاب خلیفه سوم: در روز شورای شش نفره انتخاب خلیفه سوم، وقتی سه‌بار به حضرت علی رضی الله عنه پیشنهاد دادند که بر طبق سنت ابوبکر و عمر رفتار کند تا با او بیعت کنند، حضرت با قاطعیت تمام رد نموده و اعلام کرد معیار و ملاک حکومت من فقط کتاب خدا، سنت پیامبر و اجتهاد و درک خودم است و با وجود این دو، نیازی به ضمیمه کردن سیره دیگری نیست.

یعقوبی، تاریخ نویس معروف اهل سنت، قضیه را این گونه نقل می‌کند:

لما توفي عمر، واجتمعوا للشوري، سأهم أن يخرج نفسه منها علي أن يختار منهم رجلا، ففعلوا ذلك، فأقام ثلاثة أيام، و خلا بعلي بن أبي طالب، فقال: لنا الله عليك، إن وليت هذا الأمر، أن تسير فينا بكتاب الله و سنة نبيه و سيرة أبي بكر و عمر. فقال: أسير فيكم بكتاب الله و سنة نبيه ما استطعت. فخلا بعثمان فقال له: لنا الله عليك، إن وليت هذا الأمر، أن تسير فينا بكتاب الله و سنة نبيه و سيرة أبي بكر و عمر. فقال: لكم أن أسير فيكم بكتاب الله و سنة نبيه و سيرة أبي بكر و عمر، ثم خلا بعلي فقال له مثل مقالته الأولى، فأجابته مثل الجواب الأول، ثم خلا بعثمان فقال له مثل المقالة الأولى، فأجابته مثل ما كان أجابه، ثم خلا بعلي فقال له مثل المقالة الأولى، فقال: إن كتاب الله و سنة نبيه لا يحتاج معهما إلي أجيري أحد. أنت مجتهد أن تزوي هذا الأمر عني. فخلا بعثمان فأعاد عليه القول، فأجابته بذلك الجواب، و صفق علي يده. و خرج عثمان، و الناس يهتفون، ...^۱

۱. زمانی که عمر بن خطاب از دنیا رفت و اهل شوری اجتماع کردند قرار شد یک نفر را برای خلافت از بین خودشان انتخاب نمایند. آنان این کار را کرده و این قضیه سه روز به طول انجامید. عبد الرحمن بن عوف پیش علی بن ابی‌طالب رضی الله عنه آمد و گفت: من با تو بیعت می‌کنم به شرطی که وقتی حکومت به دست تو رسید، به کتاب خدا، سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی. امام فرمود: من فقط بر طبق کتاب خدا و سنت پیامبر رضی الله عنه و فهم خودم از کتاب و سنت نبی خدا رضی الله عنه رفتار خواهم کرد. عبد الرحمن بن عوف پیش عثمان رفت و گفت: ما با تو بیعت می‌کنیم

در این عبارت نیز در خصوص رأی عبدالرحمان به عثمان بن عفان (در شورای شش نفره تعیین خلیفه سوم) از کلمه «ولی» استفاده شده و مفهوم آن زعامت و حاکمیت است؛ زیرا اساساً شورای شش نفره برای تعیین خلیفه سوم تشکیل شده بود.

ع سخن خلیفه سوم: عَنْ عَمْرٍو بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، قَالَ: قَالَ لِي أَبِي: يَا بُنَيَّ، إِنَّ وَاكِلَتَ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ شَيْئًا فَأَكْرَمُ قُرَيْشًا.^۱

پسر خلیفه سوم (عثمان بن عفان) می‌گوید پدرم به من گفت: پسرم اگر به حکومت رسیدی قریش را گرامی بدار. و برای بیان این منظور از کلمه ولی استفاده می‌کند.

چهار. سخنان سایر خلفای قرن اول

۱. مالک بن انس در کتاب **موطأ**، ضمن معرفی معاویه بن ابی سفیان، این گونه بیان می‌کند:

معاویة بن أبي سفیان اسمه صخر بن حرب الأموي، و هو و أبوه من مسلمة الفتح، روي عن النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و عن أبي بكر، و عمر، و أخته أم حبيبة و غيرهم و عنه: أبو ذر، و أبو سعيد، و ابن عباس، و محمد بن الحنفية و خلق و لاه عمر الشام بعد أخيه يزيد، ثم أقره عثمان و قال ابن إسحاق: كان أميراً عشرين سنة، و خليفة عشرين سنة و قال غيره: مات في رجب سنة ستين، و يقال: سنة تسع و خمسين و هو ابن اثنتين و ثمانين سنة.^۲

معاویه، بعد از برادرش یزید بن ابی سفیان از طرف خلیفه دوم به حکومت شام منصوب و بعد از خلیفه دوم، نیز عثمان خلیفه سوم او را ابقاء کرد و برای رساندن مفهوم حاکمیت بر شام از لفظ ولی استفاده کرده است.

۲. النعمان بن بشير بن سعد الأنصاري أبو عبد الله المدني ولد في السنة الثانية من الهجرة و روي عن

به شرطی که وقتی حکومت به دست تو رسید، به کتاب خدا، سنت پیامبر و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی. عثمان در جواب گفت: بر طبق کتاب خدا، سنت رسول و روش ابو بکر و عمر با شما رفتار خواهیم کرد. عبد الرحمن دوباره نزد امام رفت و همان جواب اول را شنید، سپس پیش عثمان رفت و باز هم همان سخنی را گفت که بار اول گفته بود. برای بار سوم پیش علی بن ابی طالب رفت و همان پیشنهاد را داد، امام علی رضی الله عنه فرمود: وقتی کتاب خدا و سنت پیامبر در میان ما هست، هیچ نیازی به عادت و روش کسی دیگری نداریم، تو تلاش می‌کنی که خلافت را از من دور کنی. عبد الرحمن برای بار سوم پیش عثمان رفت و همان پیشنهاد اول را داد و عثمان هم همان جواب اول را داد. عبد الرحمن دست عثمان را فشرد و خلافت را به او داد. سپس عثمان از آن مکان خارج شد و مردم به او تبریک گفتند. (یعقوبی، **تاریخ یعقوبی**، ج ۲، ص ۱۶۲)

۱. همان، ج ۱، ص ۵۰۷.

۲. مالک بن انس، **موطأ الإمام مالک**، ج ۶، ص ۱۰۰.

النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و عن خاله عبد الله بن رواحة، و عمر، و عائشة و عنه ابنه محمد، و مولاه، و كاتبه حبيب بن سالم، و الشعبي، و آخرون ولي الكوفة في عهد معاوية ثم ولي حمص لابن الزبير. فلما تمرد في أهلها خرج هاربا فاتبعه خالد بن خلي فقتله و قال أبو عبيدة و غيره: قتل سنة أربع و ستين.^۱

مالک بن انس در این روایت، ضمن معرفی نعمان بن بشیر بیان می‌کند که او در زمان معاویه به حکومت کوفه منصوب و در زمان عبدالله بن زبیر به حکومت حمص منصوب گردید و در هر دو مورد برای رساندن مفهوم حاکمیت از لفظ ولی استفاده کرده است.

۳. و روي أبو بكر الهذلي، عن الشعبي قال: لما قدم معاوية المدينة عام الجماعة، تَلَّقَتْه رجال قريش فقالوا: الحمد لله الذي أعزَّ نصرَك و أعلي أمرَك، فما ردَّ عليهم جوابا، حتي دخل المدينة، فعلا المنبر، ثم حمد الله و قال: أمَّا بعد، فإني - و الله - ما وليت أمركم حين وليته.^۲

معاویه در یکی از سال‌هایی که به مدینه آمد خطاب به قریشیان گفت به خدا سوگند من در زمان حاکمیتم به شما امر نکردم. و برای بیان حاکمیت از لفظ «ولی» استفاده می‌نماید و این معنا با لفظ «امرکم» تقویت می‌شود.

۴. معاویه در آخرین خطبه خودش از کلمه ولی به‌عنوان زعیم و سرپرست استفاده می‌کند. «حدثني ثمامة بن كلثوم أن آخر خطبة خطبها معاوية أن قال: أيها الناس! إن من زرع قد استحصد، و إني قد وليتكم و لن يليكم أحد بعدي خير مني، ...».^۳

۵. عبیداله بن زیاد بعد از مرگ یزید بن معاویه خطاب به مردم بصره از لفظ ولی برای حاکمیت خودش استفاده می‌نماید. «ثم قام عبید الله يذکر اختلاف اهل الشام، و قال: اني قد وليتكم».^۴

۶. حدثني محمد بن حبيب مولي بني هاشم عن أبي فراس السلمي عن هشام ابن الكلبي عن عوانة قال: و لي عبد الملك الحجاج مكة سنتين ثم ضمَّ إليه المدينة و كان يتولاها قبله طارق ثم و لاه العراق، فاستخلف علي مكة عبد الرحمن بن نافع بن الحارث بن جبالة بن عمير الخزاعي، و كان نافع قد ولي مكة لعمر بن الخطاب، و ولي المدينة عبد الله بن قيس بن مخزومة بن عبد المطلب بن عبد مناف، فأما عبد الله بن قيس فعزله عبد الملك، و قال للحجاج: وليته و هو من أحمق أهل بيت من قريش و ولي المدينة يحيى

۱. همان، ص ۱۰۳.

۲. ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۴، ص ۳۱۲.

۳. معاویه در آخرین خطبه خود مردم را مخاطب قرار داده و می‌گوید: ای مردم هرکس هرچه بکارد برداشت می‌نماید، مردم من حاکم و زعیم شما شدم و بعد از من بهتر از من نمی‌آید. (ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۴۱)

۴. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۵۰۷.

بن الحکم بن ابی العاص و أقر عبد الرحمن بن نافع علي مكة ما شاء الله عزّ و جل.^۱

در این عبارت تاریخی از عوانه نقل شده است که: عبدالملک مروان، حجاج ثقفی را ابتداء فرماندار مکه قرار داده، سپس فرمانداری مدینه را به آن ضمیمه و بعد حکومت عراق را هم به او می‌دهد. و بعد از بیان جملاتی می‌نویسد: در زمان عمر بن خطاب فرماندار مکه نافع و فرماندار مدینه عبدالله بن قیس بن مخرمه بود و عبدالملک مروان به حجاج ثقفی می‌گوید تو را فرماندار و حاکم کردم در حالی که تو از نادان‌ترین مردم قریش هستی و در تمام این موارد از کلمه «ولی» استفاده شده است.

۷. قال: و حسد قوم من بني أمية مسلمة بن عبد الملك بن عبد الملك، و قدحوا فيه عند يزيد، و قالوا: وليته العراق فإن اقتطع من خراجه شيئاً أجلته عن تكشيفه لسنّته و بلائته و حقه، و قد علمت أن أمير المؤمنين عبد الملك لم يطعم أحداً من أهل بيته في ولاية الخراج، فوقع ذلك في نفس يزيد و عزم علي عزله.^۲

در این عبارت در خصوص حسادت گروهی از بنی امیه به «مسلمه بن عبدالملک بن عبدالملک» و مسخره کردن او نزد یزید و حکومت او بر عراق از کلمه «ولی» استفاده و معنای متبادر به ذهن شنونده (با توجه به قرائن موجود در کلام) حاکمیت است.

۸. فأتاه عبد الله بن عروة بن الزبير فقال: يا أمير المؤمنين أعدني علي خالك ابراهيم بن هشام، فإنك وليته ما بين المدينة و اليمن فلم يمنعه كثير ما في يديه عن قليل ما في أيدينا، فأنتدك الله أن تصل رحماً بقطيعة أخرى.^۳

در این عبارت در خصوص فرمانداری ابراهیم بن هشام در منطقه‌ای مابین مدینه و یمن از کلمه «ولی» استفاده شده است.

۹. مالک بن أنس در کتاب موطأ ضمن معرفی عبدالحمید بن عبدالرحمن می‌نویسد که او از طرف عمر بن عبدالعزیز به ولایت و حکومت کوفه منصوب شده بود:

عبد الحميد بن عبد الرحمن بن زيد بن الخطاب العدوي أبو عمر المدني الأعرج عن أبيه، و ابن عباس، و مسلم بن يسار، و جماعة و عنه بنوه زيد، و عمر، و عبد الكبير، و الزهري، و قتادة، و غيرهم و تقه النسائي، و العجلي، و جماعة و ولي الكوفة لعمر بن عبد العزيز، و كان أبو الزناد كاتبه و مات بجران في خلافة هشام بن عبد الملك.^۴

۱. بلاذری، *أنساب الأشراف*، ج ۷، ص ۲۱۹.

۲. همان، ج ۸، ص ۲۶۸.

۳. همان، ج ۸، ص ۴۱۷.

۴. مالک بن انس، *موطأ الإمام مالك*، ج ۶، ص ۷۲.

۱۰. عمر بن عبدالعزیز نیز برای رساندن مفهوم حکومت از کلمه «ولی» استفاده می‌کند. «و قد كان عمر بن عبد العزيز رضي الله عنه يقول إذا رأي القاسم بن محمد بن أبي بكر «لو كان لي من الأمر شيء لو ليته الخلافة»^۱.

عمر بن عبدالعزیز (خلافت بین سال‌های ۹۹ تا ۱۰۱ ق) هر وقت قاسم بن محمد بن ابی‌بکر را می‌دید می‌گفت اگر اختیار تعیین حاکم دست من بود او را انتخاب می‌کردم. توجه نمایند که در تمام موارد برای بیان حاکمیت بر یک شهر یا یک منطقه جغرافیایی از کلمه «ولی» استفاده شده است. و با توجه به قرائن موجود، در تمام این موارد، مفهومی غیر از حاکمیت و زعامت نمی‌تواند مقصود متکلم را برساند.

کلمه «ولی» در کلام پیامبر ﷺ

در این زمینه روایات زیادی داریم که به چند مورد اشاره می‌شود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ عَلِيًّا مِيِّي، وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَكِيٌّ كُلُّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي»^۲.

در این روایت و روایات متعدد رسیده از طریق شیعه و اهل سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: علی ﷺ از من است و من هم از اویم و او پیشوا و ولی هر مؤمنی بعد از من است.

جریان بریده بن حصیب

رسول خدای ﷺ در جواب بریده بن حصیب که از عملکرد علی ﷺ در تقسیم غنایم یمن شکایت کرد، فرمود: «لا تقع في علي فانه مني و أنا منه، و هو وليكم بعدي»^۳. نزد من از او شکایت نکنید؛ همانا علی از من است و من از علی و او پیشوا و ولی هر مؤمنی بعد از من است.

جریان غدیر خم

پیامبر گرامی اسلام ﷺ بعد از حجة الوداع در غدیر خم ضمن خطبه‌ای مفصل فرمودند:

أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي (عَلِيَّ أُمَّتِي) وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي، الَّذِي مَحَلُّهُ

۱. ابن‌حنبل، مسند، ج ۴، ص ۴۳۷.

۲. ترمذی، سنن الترمذی، ج ۵، ص ۴۵۰ و ج ۶، ص ۲۰۸؛ نسائی، سنن نسائی، ج ۵، ص ۴۵ و ۱۲۷ و ۱۳۳؛

ابن‌بطریق، عمدة عيون صحاح الأخبار، ص ۱۹۸؛ إربلی، كشف الغمة، ج ۱، ص ۲۹۰.

۳. ابن‌حنبل، مسند، ج ۸۳، ص ۱۱۸؛ الاربلی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۲۸۵.

مِثِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَأَنْبِي بَعْدِي وَهُوَ وَلِيُّكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولُهُ ... فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ هُوَ مَوْلَاكُمْ وَإِلَاهُكُمْ، ثُمَّ مِنْ دُونِهِ رَسُولُهُ وَنَبِيُّهُ الْمُخَاطَبُ لَكُمْ، ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ وَإِمَامُكُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ رَبِّكُمْ، ثُمَّ الْإِمَامَةُ فِي ذُرِّيَّتِي مِنْ وَوَلَدِهِ إِلَى يَوْمِ تَلْقَوْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ.^۱

بلاذری از قول عمرو بن میمون می‌نویسد:

قال رسول الله ﷺ: من كنت مولاة فعلي مولاة. و قال له: من كنت وليه فعلي وليه. و قال له: أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا انه لا نبي بعدي. و اعطاه الراية يوم خيبر و قال: لأدفعن الراية إلى رجل يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله. و سدت الأبواب إلا باب علي. و نام مكان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ سَلَّمَ يوم الغار، ...^۲

نسائی از قول عمرو بن میمون نقل می‌کند:

قال رسول الله ﷺ: يوم غدیر خم «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَإِنَّ عَلِيًّا مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِدِ مَنْ وَالَاهُ. وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ، وَ أَحَبِّ مَنْ أَحَبَّهُ، وَ أَبْغَضِ مَنْ أَبْغَضَهُ، وَ انصُرْ مَنْ نَصَرَهُ».^۳

نسائی از قول زید بن ارقم نقل می‌کند که پیامبر گرامی اسلام ﷺ زمانی که از حجة الوداع برمی‌گشتند در محل غدیر خم بعد از بیان حدیث ثقلین این‌گونه فرمودند:

ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ، وَ أَنَا وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ عَلِيٍّ فَقَالَ: مَنْ كُنْتُ وَلِيًّا، فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِدِ مَنْ وَالَاهُ. وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ.^۴

در روایات و جریاناتی که نبی مکرم اسلام ﷺ علی را به عنوان ولی مردم بعد از خودشان معرفی کردند (که برای نمونه به چند مورد اشاره شد)، نمی‌توان مفهوم دوست، دوستدار، ناصر و ... را برای لفظ «ولی» در نظر گرفت؛ زیرا با توجه به کاربرد لفظ ولی در آن مقطع زمانی و قرائن حالیه و مقالیه موجود در روایات و جریانات مذکور تنها معنای جانشینی و زعامت برای کلمه ولی، به ذهن شنونده متبادر می‌شود و این مفهوم می‌تواند مقصود و منظور متکلم را بیان کند. با توجه به بیانات فوق و با عنایت به اینکه، هر کدام از بزرگان عالم اسلام و یا خلفای قرن اول

۱. ابن مغزلی، مناقب علی بن ابی طالب، ص ۱۶ - ۱۸ و ۸۲ - ۸۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۲۰۶ و ۲۰۷.

۲. بلاذری، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۶.

۳. نسائی، سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۳۱ و ۱۳۴ و ۱۳۶.

۴. همان، ج ۵، ص ۳۴.

هجری قمری که خواسته‌اند مسئله حاکمیت، خلافت و جانشینی را مطرح کنند از کلمه «ولی» استفاده کرده‌اند، به نظر می‌رسد صریح‌ترین و گویاترین لفظی که در آن مقطع برای زعامت، جانشینی و سرپرستی جامعه وجود دارد کلمه ولی و مولی است که در حدیث غدیر خم و روایات متعدد از پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام به عنوان ولی و مولای مؤمنان بعد از حضرت صلی الله علیه و آله معرفی شده است و نمی‌توان معنایی غیر از جانشینی برای آن تفسیر کرد.

نتیجه

با توجه به اینکه، پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله در جریانات و روایات متعدد از جمله روایت «إِنَّ عَلِيًّا مِثِّي، وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَكِي كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِي» و روایت «لَا تَقَعُ فِي عَلِيٍّ فَانَهُ مِنِّي وَأَنَا مِنْهُ، وَهُوَ وَلِيكُمْ بَعْدِي» و حدیث «ثُمَّ مِنْ بَعْدِي عَلِيٌّ وَوَلِيُّكُمْ وَ إِمَامُكُمْ يَا مَرَأَةَ اللَّهِ رَبِّكُمْ»، علی علیه السلام را به عنوان ولی بعد از خودش معرفی کرده است و با عنایت به اینکه، هر کدام از خلفای قرن اول هجری قمری از جمله سه خلیفه نخست مسلمانان، که خواسته‌اند مسئله حاکمیت، خلافت و جانشینی را مطرح کنند از کلمه (ولی) استفاده کرده‌اند، به نظر می‌رسد صریح‌ترین و گویاترین لفظی که در آن مقطع برای زعامت، جانشینی و سرپرستی جامعه وجود دارد کلمه ولی و مولی است. لذا با توجه به قرائن موجود در بیانات نبی مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و فهم مردم آن زمان، نمی‌توان معنایی غیر از جانشینی برای آن تفسیر کرد.

از این رو پژوهش حاضر، این مهم را فراروی پژوهشگران تاریخ و سیره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌نهد که حضرت صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش، مسئله حاکمیت، خلافت و جانشینی بعد از خودشان را با توجه به اوضاع اجتماعی، فرهنگی و مخصوصاً سیاسی آن زمان حل نموده و آن را به انتخاب امت واگذار نکرده و نه تنها در آغاز رسالت، بلکه به مناسبت‌های مختلف، به این موضوع پرداخته و در همه موقعیت‌ها به ولایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام تصریح کرده است.

منابع و مأخذ

۱. آلوسی، محمود بن عبدالله، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*، محقق عبدالباری علی عطیه، بیروت، دار الکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون، ۱۴۱۵ ق.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، *کمال الدین و تمام النعمة*، محقق و مصحح علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۵ ق.

٣. ابن بطريق، يحيى بن حسن، **عمدة عيون صحاح الأخبار فى مناقب إمام الأبرار**، قم، جماعة المدرسين بقم، مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤٠٧ ق.
٤. ابن حجر هيثمى، احمد بن محمد، **الصواعق المحرقة**، قاهره، مكتبه القاهره، ١٣٨٥ ق.
٥. ابن حنبل، احمد بن محمد، **مسند احمد بن حنبل**، محقق غضبان عامر، بيروت، مؤسسة الرسالة، ١٤١٦ ق.
٦. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، **ديوان المبتدأ والخبر فى تاريخ العرب والبربر ومن عاصرهم من ذوى الشأن الأكبر (تاريخ ابن خلدون)**، تحقيق خليل شحادة، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٨ ق.
٧. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، **مقدمه ابن خلدون**، ترجمه محمد پروين گنابادى، تهران، بنگاه ترجمه و نشر كتاب، ١٣٥٢.
٨. ابن سعد، محمد بن سعد كاتب واقدى، **الطبقات الكبرى**، تحقيق محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دار الكتب العلمية، ١٤١٠ ق.
٩. ابن قتيبة، أبو محمد عبد الله بن مسلم، **الإمامة و السياسة المعروف بتاريخ الخلفاء**، تحقيق على شيرى، بيروت، دار الأضواء، ١٤١٠ ق.
١٠. ابن كثير، أبو الفداء اسماعيل بن عمر الدمشقى، **البداية و النهاية**، بيروت، دار الفكر، ١٤٠٧ ق.
١١. ابن مغازلى، على بن محمد، **مناقب على بن ابي طالب**، بيروت، دار الأضواء، ١٤٢٤ ق.
١٢. ابن منظور، **لسان العرب**، بيروت، دار صادر، ١٤١٤ ق.
١٣. ابوداود، سليمان بن اشعث، **سنن أبى داود**، قاهره، دار الحديث، ١٤٢٠ ق.
١٤. اربلى، على بن عيسى، **كشف الغمة فى معرفة الأئمة**، محقق و مصحح سيد هاشم رسولى محلاتى، تبريز، بنى هاشمى، ١٣٨١ ق.
١٥. امينى، عبدالحسين، **الغدير فى الكتاب و السنة و الادب**، قم، مركز الغدير، ١٤١٦ ق.
١٦. البخارى، حافظ ابو عبدالله محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن مغيرة بن بردزبه بخارى، **صحيح بخارى**، بى جا، دار الفكر، ١٤٠١ ق.
١٧. بلاذرى، احمد بن يحيى، **انساب الاشراف**، تحقيق سهيل زكار و رياض زركلى، بيروت، دار الفكر، ١٤١٧ ق.
١٨. ترمذى، محمد بن عيسى، **الجامع الصحيح و هو سنن الترمذى**، تحقيق و شرح احمد محمد شاكر، قاهره، دار الحديث، ١٤١٩ ق.

۱۹. الفتازانی، مسعود بن عمر، *شرح المقاصد*، تحقیق عبدالرحمن عمیره، قم، منشورات الشریف الرضی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۹.
۲۰. جمعی از نویسندگان، *امامت پژوهی (بررسی دیدگاه‌های امامیه، معتزله و اشاعره)*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱.
۲۱. الحلّی، حسن بن یوسف، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۷ ق.
۲۲. ذهبی، شمس‌الدین، *تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و أعلام بیروت*، دار الکتب العربی، ۱۴۰۹ ق.
۲۳. طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دار التراث، ۱۳۸۷ ق.
۲۴. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، *تلخیص الشافی*، قم، محبین، ۱۳۸۲.
۲۵. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله بن محمد بن حسین محمد، *اللوامع الإلهیة فی المباحث الكلامیة*، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۲۲ ق.
۲۶. قاضی عضدالدین ایجی، عبدالرحمن بن احمد، *شرح المواقف*، مصحح محمود عمر دمیاطی، بیروت، دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۹ ق.
۲۷. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لأحكام القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴.
۲۸. مالک بن انس، *موطأ الإمام مالک*، محقق محمد مصطفی اعظمی، ابوظبی، مؤسسه زاید بن سلطان آل نهیان للأعمال الخیریة و الإنسانیة، ۱۴۲۵ ق.
۲۹. الماوردی، علی بن محمد، *الأحكام السلطانیة و الولايات الدینیة*، قاهره، دار الحدیث، بی تا.
۳۰. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، تهران، المکتبه الاسلامیة، ۱۳۹۶ ق.
۳۱. مقدسی، محمد بن طاهر، *البدء و التاریخ*، بور سعید، مکتبه الثقافه الدینیة، بی تا.
۳۲. میرحامد حسین هندی، *عبقات الانوار*، قم، انتشارات سیدالشهداء، ۱۴۱۰ ق.
۳۳. نسائی، احمد بن علی، *السنن الکبری*، محقق عبدالغفار سلیمان بنداری، گردآورنده احمد شمس‌الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة، بی تا.
۳۴. نیشابوری، مسلم بن حجاج، *صحیح مسلم*، قاهره، دار الحدیث، ۱۴۱۲ ق.
۳۵. یعقوبی، احمد بن أبی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه آیتی، بی جا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۶.